

آسیب‌شناسی فرهنگ انقلاب اسلامی*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قبل از ورود در اصل سخن، مایلیم خدمت شما عرض کنم که کاری که بر عهده دارید، از نظر اسلامی و ملی و انقلابی کاری است بسیار با اهمیت، برای اینکه هر چه زمان می‌گذرد و ما از سال ۱۳۵۷ دورتر می‌شویم نیاز ما به یادآوری انقلاب بیشتر می‌شود. به طور طبیعی، زمان به سود کاری که شما بر عهده دارید نیست، یعنی؛ هر روزی که می‌گذرد عده کسانی که شاهد انقلاب بوده‌اند، کمتر می‌شود و عده کسانی که انقلاب رانیده‌اند افزون می‌گردد؛ شنیدن کی بود مانند دیدن! کافی است ما به درون خانواده‌های خودمان نگاهی بیفکنیم. فرزندان ما که در خانه ما تربیت شده‌اند، آگاهی آنان و تصورشان راجع به امام و انقلاب و دوره طاغوت و جنگ، آن چیزی نیست که خود ما می‌خواهیم. چرا که ما شاهد بوده‌ایم، اما آنها شنیده‌اند. مثلاً در کشور ما انقلابی رخ داد به نام انقلاب مشروطیت، و هیچ کدام از ما شاهد آن انقلاب نبوده‌ایم. هر کدام از ما هم علاقمندیم بدانیم، موضوع از چه قرار بوده؟ ولی آیا تصویری که ما از انقلاب مشروطیت داریم، با تصور آن کسانی که دست‌اندر کار مشروطیت بوده‌اند یکی است؟ نظیر همین اتفاق برای نسل‌های بعدی نسبت به انقلاب اسلامی خواهد افتاد و یکی از مغالطه‌هایی که به طور طبیعی اتفاق می‌افتد، این است که انسان تصور می‌کند آنچه در ذهن خودش است، در ذهن بقیه هم همان است. یعنی هر آدمی، اولاً و ذاتاً ابتدا از روی ظرافت طبع، این طور فکر می‌کند که دیگران هم مانند او فکر می‌کنند، و این قاعده ذهن آدمیزاد است. ما راجع به امام و انقلاب و این‌ها یک تصویری داریم و حکم کلی ما این است که باید بقیه هم این طور فکر کنند، اما اینجا دائماً باید خلاف این قاعده ذهنی عمل

*. دکتر غلامعلی حداد عادل، نماینده محترم مجلس شورای اسلامی.

کنیم و به خود بگوییم که دیگران و این جامعه احتیاج به تبیین و یادآوری دارند و نیز احتیاج به توضیح دارند و اگر مردم بدانند که قبل از انقلاب چه بوده و پس از انقلاب چه اتفاقی افتاده و یا انقلاب چه بوده و امام که بوده و مردم چه کردند؛ چه بسا که بسیاری از این جوان‌ها که در حال حاضر، ظاهراً بی‌تفاوت و بی‌اعتنا هستند، احساساتشان از ما هم بیشتر شود، به شرط این که برایشان روشن گردد که داستان از چه قرار بوده. بنده شخصاً اعتقاد دارم یکی از دلایل مشکلاتی که ما در حال حاضر در جامعه نسبت به انقلاب و ارزشهای انقلاب داریم همین گذشت زمانه است. یعنی اگر آمریکا و دشمنان انقلاب همین مقدار تبلیغاتی که الآن می‌کنند دو سال بعد از انقلاب می‌کردند، یک صدم این مقدار نتیجه نمی‌گرفتند! چرا؟ برای اینکه حافظه مردم مانع موفقیت آنهاست. اما در حال حاضر چرا می‌توانند القای شبهه کنند؟ برای اینکه با نسلی سر و کار دارند که اصلاً در آن زمان نبوده، تا ادعاهای آمریکا را باور نکنند. مثلاً ما همه می‌دانیم که در این سال‌های اخیر، آمریکایی‌ها به شدت آزادی خواه شدند و تبلیغاتشان درباره ایران این است که در ایران باید آزادی باشد، در ایران باید دموکراسی باشد و مبنای مبارزه با انقلاب را حمایت از آزادی دموکراسی گذاشتند. حمایت از مردم سالاری و حمایت از آرای مردم و این نوع چیزها. مثلاً اگر در اینجا یک روزنامه بسته می‌شود، شما می‌بینید که وزیر امور خارجه وقت آمریکا موضع می‌گیرد. خوب، امثال بنده که موقع پیروزی انقلاب سی و سه ساله بودم و ۱۵ سال بود که کار می‌کردم و به وضعیت آن دوره وارد بودم، هرگز باورم نمی‌شد که آمریکا صداقت داشته باشد؛ چون من و امثال من و بسیاری از شما که این جا تشریف دارید از خودمان می‌پرسیم که اگر آمریکا واقعاً مدافع آزادی بود، آن روزهایی که شاه بر این مملکت حاکم بود و هیچ روزنامه‌ای هیچ انتخاباتی هیچ آزادی‌ای وجود نداشت و جوانان این کشور در فضای زندان‌ها و شکنجه‌ها کسی به فریادشان نمی‌رسید و با اتوی داغ تنشان را می‌سوزاندند و پوست بدنشان را تکه‌تکه می‌کردند، چرا آن روز آمریکا به فکر آزادی و حقوق بشر در ایران نبود؟! حالا آمریکا دلسوز مردم ایران شده! و این جوابی است که من و شما و نسل من و شما به طور طبیعی می‌دهیم ولی آن بچه هفده ساله‌ای که شاهد این وقایع نبوده، او هم همین جواب را می‌دهد؟ یا او چشمش به تبلیغات دشمن می‌افتد و نتیجه‌گیری دیگری می‌کند؟ من حالا موضوع صحبتم چیز دیگری است، ولی مایلم یک نکته‌ای را خدمت شما

عرض کنم که در این دهه فجر برای جوانها، مثلاً راجع به اینکه در ایران آزادی نیست و آزادی برای مطبوعات نیست و امثال اینها، در رادیوهای خارجی و در ماهواره و در تبلیغات بیگانگان هم همین‌طور می‌گویند، حال اگر می‌خواهید که یک نمونه از واقعیت‌های دوره طاغوت را به جوانان عرضه بکنید، یک سند به شما عرضه می‌کنم تا بدانند که چه بوده! شما امیر اسدالله علم یادتان هست؟ نخست‌وزیر کشور بود! در زمان پانزده خرداد، بعد هم یکی دو سال رئیس دانشگاه شیراز شد و نیز وزیر دربار هم گردید. سال ۱۳۵۶ وزیر دربار بود. و در واقع شخص دوم کشور بود! پدر و پدربزرگش هم در شرق ایران از دیرباز حامی منافع انگلیس‌ها بودند. شوکت‌الملک و این آقای علم یک کار خوبی که در مقابل همه کارهای بدش می‌کرده؛ ثبت خاطرات روزانه بوده! روز به روز خاطره می‌نوشته و این خاطرات و یادداشت‌هایش را در یک بانکی در سوئیس به امانت سپرده و گفته بود: روزی که هیچ‌کس در ایران از خاندان پهلوی حکومت نمی‌کرد، اینها را منتشر کنید فکر هم می‌کرد، که تا صد سال دیگر لااقل این خاندان بر ایران حکومت می‌کند! حدود ده ماه بعد از مردن علم، شاه از ایران فراری می‌شود و چند سال پس از پیروزی انقلاب، این یادداشتها را در اروپا منتشر می‌کنند.

چهار جلد این یادداشتها، تا کنون به صورت کامل منتشر شده و کل آن هم در یک مجموعهٔ نهصد صفحه‌ای خلاصه شده است. بنده هم آن نهصد صفحه را دقیق خواندم و هم آن چهار جلدی که تاکنون درآمده! مطلبی که عرض می‌کنم از جلد چهارم است. شما یادتان است که روزنامه اطلاعات را کسی به نام عباس مسعودی تأسیس کرده بود که سناتور بود؛ سناتور عباس مسعودی یکی از رجال درجه اول دست‌اندرکار امور بود! در سال ۱۳۰۴، یعنی همان سالی که رضاشاه به سلطنت رسید، عباس مسعودی روزنامه اطلاعات را تأسیس کرده بود. بنده هم چون از پنج سالگی روزنامه اطلاعات را می‌خواندم، الان پنجاه و چند سال است که به روزنامه اطلاعات معتادم ولو اینکه فقط وقت کنم که صفحهٔ اول آن را ببینم!

با این روزنامه و نقش عباس مسعودی کاملاً آشنا بودم. هر وقت دربار اراده می‌کرد یک چیزی را جا بیندازد، عباس مسعودی، در دفاع از آن مقاله می‌نوشت، و هر وقت که می‌خواستند چیزی را نفی کنند، عباس مسعودی همان را نفی می‌کرد. موارد زیادی از این اتفاق می‌افتاد و همه می‌دانستند وی نوکر حلقه به گوش دربار است. سال ۵۲، ۵۳ بود

و من در دانشگاه بودم که یک روز گفتند: عباس مسعودی سخته کرد و مرد. گفتیم: ۱۹۵

۳۳

الحمدلله، مسن بوده و حتماً باید می‌مرد! کسی هم حرفی نزد که عباس مسعودی چه طور شد که مرد؟! حالا شما اگر می‌خواهید بدانید چطور شد، یادداشتهای علم را در جلد چهارم بخوانید! داستان این است که یک نویسنده‌ای در روزنامه اطلاعات راجع به مثلاً قیمت نخود و لوبیا و یا یک چیزی از امور عادی و جاری کشور، مطلبی می‌نویسد که شاه خوشش نمی‌آید و خطاب به عباس مسعودی عصبانی می‌شود و فحش می‌دهد و بدو بیراه می‌گوید و غضب می‌کند، علم هر کاری می‌کند شفاعت بکند، همین‌طور بدو بیراه می‌گفت، که حدود دو سه هفته بعد از انتشار این مطلب در یک مهمانی این خبر به عباس مسعودی منعکس می‌شود، و او هم یک نامه غلط کردم برای شاه می‌نویسد: که این اشتباه شده و مثلاً مقصود این نبوده و از این به بعد دقت می‌کنیم و از این حرف‌ها، حالا متن مقاله را هم در این کتاب آورده است که اگر شما ببینید حیرت می‌کنید که این موضوع چه بوده که اینقدر عذرخواهی هم بشود. اما شاه قبول نمی‌کند و در یک مهمانی عباس مسعودی و همسرش می‌آیند که دست شاه را بچوسند و بازهم اعلیحضرت سرسنگین بوده و هفته بعد، عباس مسعودی دق می‌کند، سخته می‌کند و می‌میرد و همه تحلیل‌ها، حول و حوش این مطلب چنین بود که مردن عباس مسعودی در اثر بی‌مهری و غضب شاه اتفاق افتاده و او دق کرده مرده، این کل داستان است که بنده و شما هم نوشتیم که حالا کسی بگوید ساختگی است و یا قضاوت نادرست کرده‌اند. این قصه باید خوانده شود و به جوانها معرفی شود بعد گفته شود که اگر ما می‌گوییم آزادی نبوده و امام می‌گفت: آزادی نیست و مردم می‌گفتند: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، واقعیت چنین بود. چه ربطی دارد به امروز، که روزنامه‌ها در ایران هر چه بخواهند می‌نویسند و ما فقط خواهش و تمنا می‌کنیم که بابا به پیغمبر و به ائمه و به مقدسات بد نگویید. و یا حکم قرآن را نفی نکنید. الآن بیشترین دعوا بر سر این قبیل چیزهاست. وگرنه بحث بر سر اینکه فلان مسئول بد عمل کرد و فلان گونه عمل نکرد و ... اصلاً کسی مخالفتی ندارد! با این حرف‌ها حالا آمریکا آمده در ایرانی که این وضعیت را دارد، طرفدار آزادی شده و طرفدار حکومتی شده که با آن وضعیتش نسبت به آزادی چنین بوده است. چرا می‌تواند این کار را بکند؟ چرا این مثال را آوردم؟ می‌خواهم عرض بکنم که چون مخاطبش، نسلی است که اصلاً خبر ندارد که آن زمان چگونه بوده است! پس

این ستاد برگزاری مراسم ... که شما دوستان به عهده دارید و کاری تشریفاتی نیست که حالا مثلاً باز هم دهه فجر شده یک چراغانی بکنیم و یا مثلاً ادای احترامی و خداحافظ. مسئله اصل انقلاب است یعنی در واقع باید در دهه فجر تجدید عهد مجددی با انقلاب بکنیم و برنامه‌ریزی‌ها، همه باید حول این محور باشد که آن نسلی را که به طور طبیعی دارد از انقلاب فاصله می‌گیرد و خبر ندارد که انقلاب چه بوده است را به نوعی با انقلاب آشنا کرد، که تو گویی، او هم شاهد انقلاب بوده. همه ما باید ملاک و معیارمان این باشد که از خودمان بپرسیم، چه وقت ما موفقیم؟ ما وقتی موفقیم که آن نسلی را که شاهد انقلاب نبوده، آنچنان با انقلاب آشنا کنیم که گویی شاهد انقلاب بوده است. البته چنین چیزی محال است، ولی ما باید آن محال را نشانه گرفته و هدف قرار دهیم، تا بتوانیم قدری به آن نزدیک شویم.

در باب آسیب‌شناسی فرهنگی انقلاب من از شما دوستان و یا هر کس که بخواهد منصفانه قضاوت کند، سؤال می‌کنم؛ انقلاب اسلامی چگونه در ایران پیروز شد؟ آیا این انقلاب متکی بر تشکیلات گسترده یک حزب سیاسی بود؟ آیا این انقلاب متکی به یک دولت خارجی بود؟ آیا این انقلاب بهره‌مند از یک سازمان زیرزمینی مسلحانه چریکی بود؟ آیا از نظریه‌های مارکسیستی مانند حمله جنگل به شهر یا هجوم کشاورزان به شهرها یا فرضاً قیام توده‌های کارگر یا پرولتاریا نشأت گرفت؟ آیا یک ثروت بی‌حسابی میان انقلابیون توزیع شد که به کمک آن توانستند انقلاب را به پیروزی برسانند؟ هیچ کدام از اینها نبود، انقلاب اسلامی، با یک فرهنگ پیروز شد، با یک فکر، با یک ایمان و با یک عقیده. یعنی؛ این انقلاب خاستگاه فرهنگی داشت و به همین جهت دشمنان این انقلاب فرهنگ را نشانه گرفته‌اند و دقیقاً متوجه شده‌اند که برای مقابله با این انقلاب باید آن فرهنگی را که انقلاب به وجود آورد تضعیف کنند و آسیب‌شناسی فرهنگی انقلاب اسلامی اهمیتش در همین نکته است. آسیب‌شناسی فرهنگی اسلامی، آسیب‌شناسی علت موجد انقلاب است که علت موجوده، علت مبقیه هم هست و اگر این فرهنگ تضعیف بشود و از بین برود، انقلاب هم تضعیف خواهد شد و از بین خواهد رفت. شما اگر موضع‌گیری‌های دشمنان انقلاب را در ده سال اول با ده سال دوم مقایسه کنید، متوجه می‌شوید که چگونه فشار و لبه تیز حمله، متوجه فرهنگ شده است. در ده سال اول پس از پیروزی انقلاب، دشمن با انقلاب مقابله رودررو می‌کرد؛ حال یا از طریق

عوامل داخلی در آغاز، و یا از طریق جنگ تحمیلی، سعی داشت با نیروی نظامی و با توطئه‌های اینجا و آنجا، به جنگ این انقلاب بیاید. و ما نیز صدمه دیدیم و آثار آن صدمات، هنوز هم باقی است. اما انقلاب محکم‌تر شد که تضعیف نشد. در ده سال اول بعد از انقلاب یعنی؛ در فاصله ۵۷ تا مثلاً ۶۷، ۶۸ ما که با بعضی از این نوشته‌های مطبوعات ضدانقلاب و تحلیل‌های خارجی‌ها و اخبار و گزارش‌های رادیو و تلویزیون‌های ضدانقلاب گهگاه برخورد داشتیم، متوجه شده بودیم که آن مفهومی که بیشتر در سال‌های اول برای تحریک ملت ایران از آن استفاده می‌شد، مفهوم ملیت بود. یعنی اول که انقلاب به پیروزی رسید، این ضد انقلاب فراری و اربابان خارجی آنها محور بحثشان این بود که انقلاب اسلامی آمده تا ایران را از بین ببرد. چون آن وقت که نمی‌توانستند برای سلطنت اشک بریزند، آنقدر حکومت شاهنشاهی مفتضح بود که هیچ خریداری نزد ملت نداشت و الآن هم ندارد، آن زمان مستمسکی که برای خود پیدا کرده بود وطن بود و این طور وانمود می‌کردند که وقتی اسلام آمد، ملیت ایرانی و وطن در خطر است. حال یک عده‌ای خود را به عنوان طرفدار وطن و ملت قلمداد می‌کردند، با انقلاب مخالفت می‌کردند، اما این گفتمان به قول امروزی‌ها؛ گفتمان حاکم بود. در ده سال اول؛ گفتمان غالب بر ادبیات ضدانقلاب و بر منابع ضدانقلاب؛ بهره‌چندانی نصیب ضدانقلاب نکرد؛ چرا که جمهوری اسلامی ایران توانست بین اسلامیت و ایرانی بودن، به نحوی معقول و منطقی، سازگاری ایجاد کند و از افراط و تفریط‌ها جلوگیری نماید و مردم به راحتی احساس می‌کردند که هم ایرانی و هم مسلمان هستند. تضادی که آنها سعی می‌کردند بین این دو جنبه ایجاد کنند، عملاً محقق نشد. اما در ده سال دوم و تاکنون، گفتمان، گفتمان فرهنگی شده و آن چیزی که رهبر معظم انقلاب اسلامی در آغاز رهبری در سال‌های اول رهبری‌شان از آن به عنوان تهاجم فرهنگی یاد کردند آن یک واقعیت است و هنوز هم ادامه دارد و روز به روز هم بیشتر می‌شود. و من تکیه‌ام و تأکیدم در بحث آسیب‌شناسی فرهنگی انقلاب اسلامی همین رفتارها و برنامه‌ریزی‌های دهه دوم پیروزی انقلاب است. شما می‌بینید که یکی از برنامه‌های دشمن برای مبارزه با انقلاب اسلامی، نشانه گرفتن ایمان مردم است. یعنی این انقلاب، محصول ایمان این ملت بوده است. اگر ایمان این ملت تضعیف بشود دیگر انگیزه‌ای برای فداکاری باقی نمی‌ماند. این ملت برای اسلام به پا خاسته است اما وقتی اعتقاد به

اسلام وجود نداشته باشد، طبیعی است که دیگر کسی در صحنه انقلاب انگیزه‌های برای ماندن ندارد. شما اگر دقت کنید می‌بینید که این داستان سلمان رشدی چیزی نبوده، جز نشانه گرفتن ایمان جوانهای مسلمان در سراسر جهان و خصوصاً در ایران. اصلاً چرا اینقدر دنیای غرب یکسره در برابر فتوای امام نسبت به سلمان رشدی موضع گرفته‌اند؟ و آن اندازه برآشفته و برافروخته شده‌اند؟

عکس‌العملی که آنها نشان دادند خیلی تعجب‌آور بود و از همین واکنش هم می‌توان فهمید که برنامه چه بوده که بیایند و به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام اهانت بکنند، این جزئی از یک برنامه گسترده بوده و هست که جوانان را نسبت به معنویت و عالم غیب، ایمان به خدا، ایمان به وحی و نبوت بی‌اعتقاد سازند. آن شخصیت اصلی عالم اسلام که پیامبر گرامی است و ریسمان ممتد بین زمین و آسمان است و در واقع ما همه اتصال خودمان را با عالم غیب و ملکوت از طریق آن وجود مبارک می‌دانیم، آن وجود مبارک در نقطه مرکزی آماج حمله و شبهات و بی‌احترامی قرار می‌گیرد.

این داستان فقط منحصر به رفتار این مرتد ملحد نیست، بلکه به صور مختلف ادامه دارد، حال قدری پوشیده‌تر و با الفاظ دیگر و با بیانات متفاوت و در قالب ادبیات و تحلیل‌های مختلف؛ ما در این سالها شاهدیم که انواع و اقسام نظریه‌ها، درباره اصل اسلام و اصل قرآن و مخصوصاً درباره آن جنبه از اسلام که به انقلاب منتهی می‌شود، دائماً وارد این کشور می‌شود. و مخصوصاً قضیه رابطه دین و سیاست از پراهمیت‌ترین اموری است که در این فرهنگ و در این بینش اسلامی مردم به چشم می‌خورد تا با این روش به نسل جوان تلقین کند که دین از سیاست، جداست!

یک وقت این موضوع را از طریق شدت دیانت اثبات می‌کند که اسمش، یک چیزی می‌شود و یک وقت می‌خواهد از طریق بی‌دینی این کار را انجام دهد که اسم دیگری پیدا می‌کند. ولی هدف یک چیز است و این برنامه چنان ادامه دارد که رهبری معظم انقلاب فرمودند: کسانی که می‌خواهند رخنه در ایمان مردم، در دانشگاه‌ها، در کلاس‌ها، در جاهای مختلف بکنند باید این را به خاطر داشته باشند که روح فرهنگ انقلاب، ایمان به خداست، ایمان به اسلام و ایمان به غیب است، ایمان به قرآن است و چقدر حجم تبلیغات علیه این عنصر اصلی، سنگین و متنوع است. نکته دیگر نشانه گرفتن اخلاق مردم است و مردم اگر متدین و مسلمان باشند، وقتی از نظر اخلاقی دچار آلودگی بشوند، ایمان

۱۹۹ آنان هم تضعیف می‌شود، چرا که میان ایمان و عمل صالح ارتباط است. ایمان بر عمل
اثر می‌گذارد و عمل هم بر ایمان تأثیرگذار است. اگر در جامعه، وسایل بی‌اخلاقی و
فساد فراوان گسترده شود، در آن صورت ایمان در معرض خطر قرار می‌گیرد. باز ما
شاهد هستیم که به طرق مختلف برای جوانان برنامه هست، که دچار آلودگی‌های
اخلاقی شوند و حالا یک جلوه گسترده‌اش ماهواره است. شما می‌بینید که عده‌ای به
نوعی موظف هستند ماهواره را تبلیغ کنند، و یک عده دیگر هم توجه ندارند که چگونه
ماهواره تبلیغ می‌شود. مثلاً در مجلس یک قانونی تصویب می‌شود که می‌خواهد
ضوابطی برای استفاده از ماهواره وضع کند، اما در جامعه این طور تلقی می‌شود که
مجلس ماهواره را آزاد کرد و شما از فردای آن روز می‌بینید که هر کس هم که یک
مختصری ترس در دلش بود که بشقاب ماهواره را در ایوان و پشت‌بام نصب نکند،
می‌گوید: مجلس تصویب کرد که آزاد شده! در حالی که مجلس به درست یا نادرست
اصلاً چنین قانونی را تصویب نکرد! البته حالا این قانونی که در مجلس تصویب شده -
که شورای نگهبان هم آن را به مجلس برگردانده - و بنده خودم به آن رأی ندادم، چون
آن را عملی نمی‌دانستم اما آنهایی هم که رأی دادند، به چیزی رأی ندادند که اسمش
آزادی ماهواره باشد، اما آزادی ماهواره باید تبلیغ بشود، زیرا این راهی است برای رخنه
در اخلاق مردم و باز شما در همین هفته‌های اخیر شنیدید که بعضی از این ایستگاه‌های
ماهواره‌ای، تغییر نقش دادند و در این هفته‌ها و ماههای اخیر، به جای اینکه برنامه‌های
خود را عمدتاً سیاسی کنند، تحلیل‌های سیاسی نمایند، روی آوردند به برنامه‌های
غیراخلاقی، و در واقع برای جذب نسل جوان ما به ماهواره‌ها، همان مسیری را طی
می‌کنند، که طاغوت می‌رفت. مثلاً هنرپیشه‌های برهنه و برنامه‌های فاسد، محور این
ماهواره‌هاست و برای اینکه اخلاق از نسل جوان گرفته بشود؛ ماهواره یک جلوه
آشکارش است. ممکن است که بعضی فیلم‌های سینمایی هم متأثر از همین باشد و ما
غفلت کرده باشیم و جلوی آن را نگرفته باشیم و به اسم تسامح و تساهل، مثلاً: اجازه
داده باشیم که مسلمات انقلاب و واقعیت‌ها تحریف شود و یا مثلاً ممکن است بعضی
رمان‌ها، در برخی مجلات، بیاید. امروزه بسیاری از روزنامه‌های موجود که ادعای
اسلام و خط امام را هم دارند در صفحه آخر - که بعد از صفحه اول در درجه دوم اهمیت
قرار دارد - با تصویر به معرفی هنرپیشگان زن خارجی می‌پردازند، که جای نگرانی

دارد چرا که چنین مواردی حتی در اوایل انقلاب مرسوم نبود و معلوم است جریانی می‌خواهد قبح این مسائل را از بین ببرد. در کنار این موضوع، حال باید اعتیاد در جامعه گسترش پیدا بکند، که ما تصور می‌کردیم اگر افغانستان از شر طالبان راحت بشود. لابد ما هم از شر اعتیاد آسوده می‌شویم. حال می‌گویند: که میزان صدور مواد مخدر از افغانستان نسبت به آن چیزی که قبلاً بود، بیست برابر شده است. گاهی مردم به دفتر ما می‌آیند و درد دل می‌کنند، بسیاری از خانواده‌ها را می‌بینیم که به خاک سیاه نشسته‌اند و بر اثر همین اعتیاد که یکی دیگر از راه‌های مبارزه با انقلاب است، مضافاً بر تجمل‌گرایی و آلوده کردن مردم و حتی مسؤولان به دنیاطلبی. امیرالمومنین فرمودند: *الناس بأمرائهم أشبه منهم بآبائهم*. مردم آنقدر که شبیه فرمانرواهایشان هستند شبیه پدر و مادرشان نیستند. پایان بخش عرایض بنده این نکته است که در کنار همه این زمینه‌سازی‌های فرهنگی و یا ضدفرهنگی، مشکلات اقتصادی هم وجود دارد یعنی؛ جوانان دغدغه اشتغال دارند و بیکارند. به جای آنکه مثلاً در آموزش و پرورش، در روستا، کار تولیدی یاد بگیرند و دستی به کار ببرند، همه یک ورق پاره‌ای به اسم مدرک تحصیلی دست گرفتند و بعد هم چشم به عنایت دولت دوختند که مثلاً ۵۰ نفر از آنها را از این ۵۰ هزار نفر استخدام کند یعنی همه شده‌اند نوکر و آرزومند نوکری دولت، که آن هم اتفاق نمی‌افتد. با این اوضاع اشتغال و این وضع بیکاری و فشار فرهنگی، تنها آمریکایی‌ها و دشمنان انقلاب از یک چیز در ایران به جد حمایت می‌کنند، که راست نمی‌گویند و آن هم آزادی است و این خیلی حیرت‌آور است.

بنده عرایضم را این گونه ختم می‌کنم که در کشوری که بسیار در فشار است و از نظر اقتصادی رشدی ندارد، خیلی از مسائل اتفاق می‌افتد. الان آمریکایی‌ها و تابعینشان هر جایی ببینند زمینه‌ای برای رشد اقتصادی ما وجود دارد، آنجا را سد می‌کنند و اگر مثلاً یک لوله‌گازی ممکن است، از ایران بگذرد و ارزی نصیب ما کند و گشایشی در اقتصاد ما ایجاد سازد، آمریکایی‌ها فشار می‌آورند که این لوله‌گاز یا باید از دریا رد شود و یا از کشورهای دیگر، تا ما به لحاظ اقتصادی رشد نکنیم، از کشوری که جلوی رشد اقتصادی‌اش را گرفتند و به اعتیاد آلوده‌اش کردند و می‌خواهند در آن با ماهواره و اینترنت و وسایل دیگر مسخ‌ش کنند، دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟ امروز هر کس به اخبار گوش کند، متوجه می‌شود این کشور این چنین گرفتار مشکلات فرهنگی و

۲۰۱ اقتصادی است و آن وقت آمریکا، غصهٔ هیچ چیز را در ایران نمی‌خورد الا آزادی! ۳۳

معنی این موضوع چیست؟ معنی‌اش این است که شما آدمی را نان ندهی و گرسنه بماند و مرتب هم تحریکش کنی و بعد دائم هم تشویقش کنی که داد بزنی. یعنی؛ آزادش بگذاری که اعتراض کن و زمینه‌ای فراهم کنی که ناراضی باشد؛ این قضیه، معنایی جز یک طرح حساب شده برای براندازی نظام هم دارد؟ این است که خطری که انقلاب را تهدید می‌کند، به هیچ وجه کمتر از خطر سال‌های اول نیست و ماجرا همان طور که بوده، هست. وظیفه هم هیچ فرقی نکرده و از جمله وظایف همهٔ ما این کاری است که شما عهده‌دار آن هستید یعنی، تجدید عهد با امام و ارزش‌های اسلامی و یادآوری آن حقایقی که این انقلاب را به پیروزی رسانده است و این کار ظریفی است و نمی‌شود با آن زبانی که با مردم سال ۵۷ حرف می‌زدیم، با مردم سال ۸۱ هم سخن بگوییم یعنی با کسی که این انقلاب را ندیده، همان‌طور حرف زد که در زندان زمان شاه بوده و در واقع، آن استبداد و خفقان و فساد آن زمان را دیده، و امام و جنگ را نیز دیده است. با نسلی که هیچ کدام را ندیده و مقصر هم نیست باید طبق زبان خودش حرف زد و کشف این زبان و ایجاد ارتباط، با این نسل، کار ظریف و وظیفه سترگی است که شما برادران و خواهران، دوستان و همکارانتان در ستاد دههٔ فجر به عهده دارید. من دعا می‌کنم که خدا به شما و ما توفیق بدهد، تا بتوانیم از این گوهر گرانبهایی که به برکت الهی و خون شهدا و رهبری امام و فداکاری همهٔ این ملت در دست ما است، نگهبانی و پاسداری بکنیم. برای سرافرازی اسلام و مسلمین و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و سلامت رهبر معظم انقلاب اسلامی و روح امام و همهٔ شهیدان صلوات ختم بکنید.